متن کامل سخنان فرشاد مومنی در بیستمین کنگره حزب مردم‌سالاری

زور رانت و ربا و فساد در جامعه ما از زور علم بیشتر است

✓ طرح صیانت یعنی شما همچنان می‌خواهید مناسبات پرفساد و غیرشفاف تداوم داشته باشد

دکتر فرشاد مومنی، استاد دانشگاه و اقتصاددان، روز پنجشنبه در سخنانی در بیستمین کنگره حزب مردم سالاری، مهمترین مشکلات اقتصادی کشور را که موجب کاهش اعتماد عمومی‌شده تشریح کرد. روز گذشته خلاصه ای از سخنان فرشاد مومنی منتشر شده و در اینجا متن کامل سخنان او را می‌خوانید:

عنوان بحثی که تقدیم شما میکنم «اقتصاد سیاسیِ مخدوش سازیِ حسِ ملی» است. کسانی که دستی در تاریخ دارند می‌دانند از تقطه عطف نخستین موج انقلاب صنعتی در ربع پایانی قرن هجدهم تا امروز فراز و فرودها در جامعه ما تابع وضعیت حس ملی بود. حس ملی یعنی شرایط ذهنی و آن بستر نهادی که بازیگران، منافع شخصی خود را در بستر حداکثرسازی نفع جمعی دنبال میکنند. ایران در شرایط کنونی پشت به این مناسبات دارد و چه در سطح ساختار قدرت و بویژه در آن سطح و چه در سطح عمومی، گرایش غالب، ترجیح منافع شخصی به منافع ملی است. این یک نکته حیاتی است و شما وقتی که مثلا تجربه انقلاب مشروطیت را زیر ذره بین می‌گذارید که چطور در عرض کمتر از دو دهه به ضد خودش تبدیل شد، ارزیابی کنندگان عالِم، مهمترین مساله را در این زمینه متزلزل شدن حس ملی دانستند. ما الان علایم بسیار نگران کننده ای را در این زمینه مشاهده میکنیم. دلیل این که انگیزه داریم و درباره این مسایل صحبت می‌کنیم هم این است که اینها همگی در تسخیر علم قرار دارند. گرفتاری جامعه ما این است که زور رانت و زور ربا و زور فساد از زور علم بیشتر است و سازمانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما اگر می‌خواهند درباره بقا و اعتلای نظام ملی نقش آفرینی کنند، هم باید خودمان پایبندی به علم و موازین علمی‌داشته باشیم و هم حکومت را فرا بخوانیم به این که حتی اگر مساله مردم و منافع ملی در نزد بخشهایی از آنها در حاشیه قرار دارد برای بقای خودشان باید این کار را انجام دهند و اگر می‌بینید که آشفتگی و سرگردانی در نظام قاعده گذاری‌های اساسی و نظام اجرایی کشور بیداد میکند به خاطر این است که اینها قادر یا مایل یا هر دو، به تکمین علم به مثابه فصل الخطاب نیستند. ما کاری که می‌توانیم بکنیم این است که بگوییم اگر حس ملی بیش از این آسیب ببیند در درجه اول حکومت متزلزل خواهد شد و مساله کیفیت زندگی مردم و آینده این کشور مسایل بعدی است. با کمال تاسف به دلیل سلطه مناسبات رانتی، اساس در آرایش قوا چه در ساحت اقتصاد و چه در سیاست، ستیز و حذف است به جای همکاری و اعتماد و اعتلابخشی. در چارچوب مناسباتی که ستیز و حذف حرف اول را می‌زند هر گروهی را حذف می‌کردند باقیمانده‌ها دوباره به گروههایی تقسیم می‌شوند و دوباره شروع می‌کنند به همدیگر را حذف کردن. برای اینکه حکومتگران گرامی‌بفهمند که اوضاع و احوال کشور از دریچه حس ملی چه وضعیتی دارد کافیست به کارنامه نظام ملی در دهه ۱۳۹۰ نگاه کنند. در دهه ۱۳۹۰ ما عایدات ارزی کشورمان از دهه قبل از آن کمتر نبود. بنابراین اگر شرافت و غیرت و حساسیتی وجود دارد باید صرف پاسخگویی عالمانه به این پرسش شود که چرا ما چند صد میلیارد دلار و هزاران میلیارد تومان را در این دهه صرف کردیم که برآیندش رشد نزدیک به صفر – یعنی یک کارنامه عملکرد اقتصادی نزدیک به صفر – است و توزیع همین رشد صفر به بیسابقه ترین سطوح ناعادلانه بودن رسیده و ابعاد وابستگی‌های ذلت آور به دنیای خارج به طرز بیسابقه ای افزایش پیدا کرده است؟ حس ملی و ضعف شدید امور در اسناد و گزارشهای رسمی‌حکومتی هم انعکاس دارد. ما که بیشتر درباره اقتصاد و عدد و رقم آن صحبت میکنیم به خاطر این است که اساس این محاسبات، مناسبات رانتی بر پنهان کاری است و این پنهان کاری در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خیلی بیشتر از حیطه‌های اقتصادی امکانپذیر است. بنابراین وقتی ما به شواهد اقتصادی استناد میکنیم منظور نادیده گرفتن آن ابعاد نیست و اگر واقعا امکان و مجال داشت که در همین حد ناکافی شفافیت نسبی در حیطه اقتصاد، شفافیت در حیطه‌های اجتماعی و فرهنگی هم ظاهر می‌شد شما می‌دیدید اوضاع و احوال در آن حیطه‌ها اگر بدتر از اوضاع اقتصادی نباشد به هیچ وجه بهتر از آن نیست.

شما اگر می‌خواهید ببینید حس ملی از جنبه اجتماعی چه وضعیتی دارد لازم نیست بیانیه‌های احزاب رادیکال را مطالعه کنید. گزارش وضعیت اجتماعی کشور که در سال ۱۳۹۵ وزارت کشور منتشر کرده را ببینید. در آنجا می‌گوید سقوط اعتماد اجتماعی به بیسابقه ترین حد خودش در ۵۰ سال گذشته رسیده. سقوط اعتماد اجتماعی یعنی نهادها نامعتبر شدند و افراد به قوم و قبیله و خانواده پناه می‌برند و به هیچ کس دیگر اعتماد نمی‌کنند و چون اینجوری است تعامل و انباشت و اعتلابخشی ناممکن می‌شود.

پس یک گزارش رسمی‌می‌گوید اوضاع و احوال در حیطه اجتماعی اینگونه است. حس ملی به پایینترین سطح اجتماعی تاریخی خودش در ۵۰ سال اخیر رسیده. اهمیت این مساله در این است که منطقه ما به اعتبار شیوه خاص پیشبرد منازعه‌های هژمونیک حداقل تا ده سال آینده همچنان یکی از نامن ترین و ناپایدار ترین مناطق دنیا باقی خواهد ماند. بنابراین بقای ما به حس ملی و اعتماد همگانی گره خورده و آنهایی که سهل انگاری می‌کنند، قصد قربت می‌کنند و دروغ می‌گویند، قصد قربت می‌کنند و دزدی می‌کنند، قصد قربت می‌کنند و هتک حرمت همدیگر را می‌کنند، اینها باید بفهمند در شرایط کنونی برای عامه مردم فرقی نمی‌کند که این خاک بر سر ایران از ناحیه مجلس شده یا از ناحیه دولت. تفاوتی وجود ندارد! بنابراین این که دولت و مجلس به هم پاسکاری می‌کنند و هر کسی تصمیم گیری‌های کلیدی را به زمین دیگری می‌اندازد فاجعه است و نشان می‌دهد وقتی شما یک نظام گزینش ناقص و نارسا دارید و فقط افراد ضعیف و بی کیفیت را می‌توانید جذب کنید، در بزنگاههای تاریخی قادر به تصمیم گیری نیستید. فعلا روی آن را هم ندارند که به اهل خرد و دانایی برگردند. عین این مساله را شما در زمینه حس ملی در رفتارهای مالی حکومت می‌توانید ببینید. بسیار غم انگیز است که نهادهای نظارتی ما کیفیتشان از قاعده گذاران و مجریان اگر کمتر و پایینتر نباشد بالاتر نیست. بنابراین حتی قادر نیستند مسایل حیاتی و سرنوشت ساز را ببینند تا چه برسد که برای آن چاره جویی کنند. در دهه ۱۳۹۰، نسبت بودجه عمومی‌حکومت به تولید ناخالص داخلی به زیر ۱۵ درصد سقوط کرده. این یعنی حکومت عملا نشان می‌دهد که نسبت به تعهدات حاکمتی خود در زمینه آموزش و سلامت و تغذیه و مسکن مردم و زیرساختهای فیزیکی و عمرانی دیگر اهتمام بایسته ندارد. دغدغه، دغدغه توزیع رانت بین خودی‌هاست. نسبت ۱۵ درصد امور حاکمتی به تولید ناخالص داخلی یعنی سقوط حکومت به دولت پیشا آدام اسمیت؛ آن چیزی که به عنوان سرمایه سالاری وحشی بی وطن شما شنیده اید از دل چنین مناسباتی می‌آید. وقتی که نسبت هزینه‌های حاکمیتی به تولید ناخالص داخلی سقوط میکند بدین معناست که حکومت حتی آرام آرام مساله نظم و امنیت را هم به نحو بایسته در حیطه مسئولیتهای خود نمی‌بیند مگر آنکه منافع ذینفعان رانتی را در خطر می‌بیند. من الان صمیمانه به شما عرض میکنم که به واسطه این مناسبات نابخردانه رانتی و فسادپرور، ما با پدیده بسیار خطرناک حاکمیت زدایی از حکومت به دست حکومتگران روبرو هستیم. الان

سیاست‌های تورم‌زا اسم رمز غارت مردم و متزلزل کردن ارکان نظام ملی است. حکومتگران گرامی بویژه نمایندگان مجلس باید هوشیار باشند که مهمترین مشخصه سند لایحه بودجه ۱۴۰۱ این است که از این دریچه می‌خواهد اوضاع را اسفبارتر کند. از نظر عدالت اجتماعی این سند یکی از ضد توسعه‌ای‌ترین و ضد عادلانه‌ترین سندهای سیاستگذاری در سی سال گذشته محسوب می‌شود. شما فقط کافیست روی اصابت‌های مالیات‌ستانی در این سند با دقت نگاه کنید

در بسیاری از عرصه‌های حیاتی، حکومت قادر به اعمال حاکمیت نیست. اگر گوشهایی برای شنیدن و چشمهایی برای دیدن وجود داشت کافی بود در دهه ۱۳۹۰ فقط به اتفاقاتی که در بازار پول، در بازار سرمایه، در بازار نرخ ارز و از این قبیل اتفاق افتاده از این دریچه نگاه کنیم. حکومت تمایلاتی اعلام می‌کند که قادر به اعمال آنها نیست. یعنی قادر به اعمال حاکمیت نیست و این مساله در ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، به مراتب شکنندگی آورتر شده که الان مجال نیست درباره آنها هم به گواه گزارشهای رسمی‌صحبت کنیم. شما از نظر سیاسی می‌گویید در چارچوب چنین مناسباتی که حکومت به مساله حس ملی اهمیت نمی‌دهد یکی از نشانه‌هایش این است که حس بی اعتباری در رای مردم را ایجاد میکند. حتی اگر داده‌های رسمی‌را هم بپذیریم و بپذیریم که آن میزان مشارکتی که ادعا می‌شود اتفاق افتاده، من می‌گویم شما آن ادعاها را با داده‌های سرشماری از قلمرو اقتضاد کنترل کنید. آیا حکومتگران گرامی‌ما می‌دانند که طی سه دهه گذشته نزدیک به دو سوم کل جمعیت در سنین فعالیت، در ایران هیچ نقشی در تولید ملی ندارند؟ ببینید چقدر تکان دهنده است. این بیانیه یک حزب رادیکال نیست. این داده‌های سرشماری را خود حکومت منتشر کرده. یعنی مشارکت زدایی از مردم چه در بازار سیاست و چه در بازار اقتصاد به فاجعه آمیز ترین سطح تاریخی خود رسیده. آیا نهادهای نظارتی ما می‌توانند این توان و صلاحیت را پیدا کنند قبل از مرگ سهراب این چیزها را متوجه شوند و اهمیت آن را درک کنند و درجستجوی یک اراده همگانی برای حل و فصل آن بر بیایند؟

وقتی که حس ملی تضعیف می‌شود یعنی امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور به خطر می‌افتد. در کل دوره ۲۵۰ ساله گذشته بدون استثنا هر وقت حکومت مردم را به جایی رساند که احساس سرخوردگی داشته باشند حکومت برای بقای خود راهی جز تحت الحمایگی نخواهد داشت. آیا نهادهای نظارتی ما قادر هستند حساسیت و اهمیت این چشم اندازهای نگران کننده را به موقع در ساختار قدرت منعکس کنند؟ ما نمی‌بینیم. حتی حرفش هم زده نمی‌شود. زمانی می‌گوییم حرفی زده می‌شود و کیفیت بایسته ندارد و از اهل خرد و دانایی دعوت می‌کنیم تا کیفیت آن را بالا ببرند؛ الان ما حتی حرفش را هم نمی‌شنویم. بنابراین رسالت ملی همه افراد و گروههایی که دل در گرو تمامیت ارضی و آینده کشور دارند این است که باید از دریچه حس ملی و نقاط مقوم و نقاط تضعیف کننده آن به مناسبات نگاه کنند. من با اطمینان البته در نهایت خضوع عرض میکنم که همه ابعاد این مساله در تسخیر علم است. در همه جای دنیا حس ملی وقتی شدیدا تضعیف می‌شود که نابرابری‌های ناموجه از حدود متعارف فراتر می‌رود، فساد از نظر گستره و عمق از حد متعارف بیشتر می‌شود و تقویت تولید جای خودش را به تقویت مافیای واردات چی‌ها و دلالها می‌دهد. حساب و کتابهایش کاملا روشن است و در تسخیر علم قرار دارد و به همین خاطر ما امیدواریم و فکر می‌کنیم اگر واقعا به گفتگویهای ملی درباره مسایل حیاتی کشور دامن زده شود راه نجات وجود دارد. زور علم را باید بیشتر کنیم و این مسئولیت خطیر ملی است برای این که حکومت گوشی برای شنیدن داشته باشد ابتدا باید برخوردی فعال و پیش گیرانه با فساد و نابرابری انجام دهید. اما شما وقتی مثلا در آیینه سند لایحه بودجه ۱۴۰۱ تمایلات حکومت را نگاه میکنید، در کمال شگفتی می‌بینید تخفیفهای غیرعادی در مالیات بر ثروت پیشبینی شده و فشارهای بسیار غیرعادی و بیسابقه در مالیات بر مصرف. گویی عزیزان هنوز تصور می‌کنند می‌شود فشارهای معیشتی سنگینتر به مردم وارد کرد. عین این مساله در حیطه سیاسی و اجتماعی هم موضوعیت دارد. وقتی شما اختلال معنی دارید و در فرآیند آگاهی بخشی به مردم طرحی تحت عنوان صیانت اجرا می‌کنید یعنی شما همچنان می‌خواهید مناسبات پرفساد و غیرشفاف تداوم داشته باشد. در این میان کسانی ممکن است واقعا صادقانه اما جاهلانه به نیت دفاع از ارزشها با این قضیه همدلی کنند. من می‌گویم به میراث اندیشه ای مرحوم مطهری نگاه کنید. هنوز حکومت از مطهری تبری نجسته بنابراین با این متر می‌توانیم با حکومت صحبت کنیم. مطهری در گفتاری درباره جمهوری اسلامی‌می‌گوید مطالعات من حکایت از این دارد که در طول تاریخ اسلام هر بار به اسم صیانت از ارزشهای دینی، آزادی‌های مشروع مردم سلب شد، بزرگترین بازنده، دین بود. از آقای جوادی آملی می‌خواهم سپاسگزاری کنم؛ گرچه دیرهنگام و گرچه همچنان در لفافه، اما ایشان هم همان تعبیر مطهری را تکرار کردند که آن کسی که حسابش پاک است چرا از شفافیت باید بترسد و در همین حد هم من به سهم خود از ایشان سپاسگزارم و امیدوارم همه کسانی که می‌خواهند ایران چشم انداز امیدبخش تری داشته باشد صراحت و شفافیت و کیفیت اعتبار علمی‌مطالب خود را در حیطه‌های تخصصی خود بالا ببرند و در این زمینه صحبت کنند. اختلال در دسترسی مردم به آگاهی یعنی دامن زدن به مناسبات فاسد رانتی و ضد توسعه ای.

این تمامیت ارضی کشور را تهدید میکند. بنابراین ما باید اگاهی و هوشمندی خود را به صورت بین رشته ای در این زمینه بسط بدهیم.

شما خوشحالی کردید از این که در دوران احمدی نژاد حکومت را یکدست کنید اما در مهر ۹۲، مرکز پژوهشهای مجلس که جزو خودی‌ها منحسوب می‌شود گفت آن کسی که‌هارت و پورت ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی می‌کرد کارنامه عملی او این است که وابستگی ارزی هر واحد جی دی پی کشور را نسبت به چیزی که در دوره خاتمی‌تحویل گرفته بود ۵ برابر کرد. من نمی‌خواهم شبیه سازی کنیم. آن کسانی که خیلی گرد و خاک ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی می‌کنند باهارت و پورت، کسی را قضاوت نیمکنند و به کارنامه نگاه می‌کنند. رضا خان هم وقتی می‌خواست قرارداد دارسی را تمدید کند ژست این را نگرفت که من می‌خواهم نوکری انگلیس را بکنم؛ قرارداد قبلی را در آتش انداخت و با آن ژست آن کار را کرد. ما در همین سرزمین زندگی می‌کنیم و بالاخره یک حساب و کتابهایی وجود دارد و این که من عرض میکنم اگر به دامان علم برگردیم راه نجات وجود دارد، این است که ما حتی می‌توانیم از تاریخ شناسان خود هم استمداد کنیم و به آنها بگوییم آن عبرتهای تاریخی را جلوی چشم ما بگذارند. سخن در این زمینه بسیار است اما من در خاتمه عرایضم چند آدرس شفاف می‌دهم و امیدوارم آن کسانی که باید بفهمند و بشنوند و ببینند قادر به این کار باشند. سیاستهای تورم زا اسم رمز غارت مردم و متزلزل کردن ارکان نظام ملی است.

ادامه در صفحه ۱۲

متن کامل سخنان محسن رنانی در بیستمین کنگره حزب مردم سالاری

افق گشایی، پیش نیاز سرمایه اجتماعی

✓ ما الان در جایی هستیم که باید نظام سیاسی تصمیم بگیرد که می‌خواهد وارد افق گشایی شود یا خیر؟

دکتر محسن رنانی، استاد دانشگاه و اقتصاددان، روز پنجشنبه در سخنانی در بیستمین کنگره حزب مردم سالاری، به تبیین چگونگی احیای اعتماد عمومی‌با توجه به شرایط امروز کشور پرداخت و افق گشایی را تنها راه برون رفت از وضعیت فعلی سیاسی کشور دانست. روز گذشته خلاصه ای از سخنان وی منتشر شده و در اینجا متن کامل سخنان او را می‌خوانید:

از خدا جوییم توفیق ادب / بی ادب محروم ماند از لطف رب / بی ادب تنها نه خود را داشت / بلکه آتش در همه آفاق زد

بسیار خرسندم که در بیستمین کنگره حزب مردم سالاری خدمت عزیزان هستم که در باب یکی از گذارهای مهم جامعه ایران در این دوران سخن بگوییم؛ و بسیار متشکرم از دوستان خزب که این فرصت را در اختیار من قرار دادند. موضوعی را که من برای سخنرانی انتخاب کردم «افق گشایی ، پیش نیاز سرمایه اجتماعی» است. واقعیت این است که معتقدم بدون اینکه نظام دست به «افق گشایی» بزند امکان بازسازی سرمایه اجتماعی را ندارد و چون کنگره بیستم بر سرمایه احتماعی تاکید دارد، فکر کردم که این موضوع را انتخاب کنم.

بنده در سالهای گذشته از سوی احزاب متعدد برای شرکت در کنگره‌ها دعوت شده بودم که عموما آنها را نمی‌پذیرفتم. به این علت که معتقدم ما تقریبا همه حرفها را زده ایم و خرف تازه ای نمانده است. اگر نظام سیاسی گوش شنوایی داشته باشد ، همانها را می‌شنود. اما اینکه این بار دعوت حزب مردم سالاری را پذیرفتم به این خاطر بود که این بار، فرصت را غنیمت شمردم تا شاید آخرین ناگفته‌ها را به سمع نظام برسانم. همین طور این فرصت برای من آخرین فرصت سخنرانی در قرن چهاردهم خواهد بود و شاید از این نظر برای من نمادین است که دست کم این گفته‌ها، در این مقطع تاریخی گفته شده باشد.

به نظر من هم حکومت از روشنفکران خودش عبور کرده و هم جامعه . این ایام نه حکومت دغدغه‌های ما را می‌شنود و نه نسل جدید که ایده و انرژی دارد به حرفهای ما توجهی دارد. از این به بعد، براندازان و طنازان میدان دار خواهند شد و کار متاسفانه به دست اینها سپرده شده است. منظورم از طنازان ، سلبریتی‌ها هستند.

سخن مارکس را یادآور می‌شوم که می‌گوید تاریخ تکرار می‌شود؛ بار اول به شکل تراژدی است و بار دوم به شکل یک نمایش کمدی . واقعیت این است که انقلاب اسلامی‌یک تحول تراژیک بود اما تحولات سیاسی آینده ایران کمدی – تراژیک خواهد بود که رهبران این تحولات، طنازانی مثل تتلوها خواهند بود که کنشگران فرهیخته نیستند. همان داستانی که بر سر شاه آمد؛ او مصلحان و روشنفکران را که اهل عقلانیت و گفتگو بودند را فرو کوفت و عرصه را داد دست گروه‌های چریکی چپ و راست . و بعد طبقه متوسط شهری سر برآورد و انقلاب شد و چون رهبری واحدی وجود نداشت مرجعیت در مجموع این حرکت‌های انقلابی را هدایت کرد به یک مسیر و در راس این حرکت قرار گرفت. جمهوری اسلامی‌همین کار را با روشنفکران و عقلا و مصلحان کرد. عموم آنها را فرو کوفت و راه را بست . اما خوشبختانه ما حرکت چریکی نخواهیم داشت اما قیام پابرهنگان شکل خواهد گرفت و رهبران آن طنازانی چون تتلو هستند! بنابر این اصولا حکومت خودش را مخاطب ما نمی‌داند و کلام ما را گوش نمی‌کند. عملا ما از نظر حکومت و نسل جدید بازنشسته ایم و دوران ماموریت ما پایان یافته است و حالا آنقدر بحران ایجاد شده که باید طنازان را مدیریت کرد.

برای همین من فکر کردم به عنوان آخرین سخنرانی در قرن چهاردهم شمسی بیایم و نکاتی را از این تریبون مطرح کنم. من برای خودم به عنوان شخصی زنده بن بست ندارم و هم معتقدم نظام‌های سیاسی به عنوان یک مجموعه زنده بن بست ندارند. بنده آینده را همچنان روشن می‌دانم، آینده ای که چندان دور نیست . اما تلاش می‌کنم که با کمترین هزینه به این آینده روشن دست پیدا کنیم.

شعار این کنگره مردم سالاری این است که «احیای اعتماد عمومی‌لازمه مشارکت حداکثری». ما با تسامح، اعتماد عمومی‌را با سرمایه اجتماعی یکی در نظر می‌گیریم، اما شیوه بازسازی سرمایه اجتماعی و احیای اعتماد عمومی‌بستگی به سطح تخریب اجتماعی دارد. به طور کلی ما دو نوع اعتماد داریم: یکی «اعتماد جاری» و دیگری «اعتماد پایه». در اعتماد جاری با تغیر عملکرد و رویه‌ها روبرو هستیم . یک اعتماد روزمره ای بوده و حالا کسی که آن اعتماد جاری را از دست داده، می‌تواند با تغییر عملکرد و رویه اعتمادش را بازسازی کند. اما در اعتماد پایه فقط با یک تحول فراگیر می‌توانیم اعتماد را بازسازی کنیم.

بگذارید یک مثال بزنم: فرض کنید ما در یک شرکت، حسابداری داریم که اشتباهاتی کرده است. در موارد خاصی برخی اطلاعات مالی را به دوستانش داده و به این ترتیب مدیران و همکارانش، اعتماد جاری نسبت به او از دست داده اند. اگر او دقت و رازداری اش را بالا ببرد ، می‌تواند اعتماد جاری اش را بازسازی کند. اما تخریب اعتماد پایه این است که اگر این حسابدار اطلاعات شرکت را به رقیب شرکت داده باشد و این لو برود، او اعتماد پایه را از دست داده است. این اعتماد پایه دیگر با تغییر رویه دیگر بازسازی نمی‌شود و فقط با تغییرات بزرگ قابل حل است. مثلا این حسابدار دیگر نمی‌تواند به فعالیتش به عنوان حسابدار ادامه بدهد و باید مثلا دربان یا نگهبان شرکت شود، یا اصلا از ان شرکت برود. بنابر این وقتی اعتماد پایه از دست برود، بازسازی نیازمند تغییرات بزرگ است که به این تغییرات «افق گشایی» می‌گوییم.

آنچه امروز در جامعه با آن روبرو هستیم و در سالهای بعد از ۹۲ اشکل گرفته، این است که ما وارد تخریب اعتماد پایه شده ایم. تا قبل از آن اعتماد جاری عمدتا تخریب شده بود که می‌شد با قول و قرار و انتخابات و تغییر رئیس جمهور آن را بازسازی کنیم اما بعد از سال ۹۲ ما آرام آرام وارد فرآیند تخریب اعتماد پایه هستیم . علت این است که نظام سیاسی حتی به حرفهای خودش هم پایبند نبوده است. گاهی دولتها یک قولی می‌دهند؛ مثلا دولت آقای خاتمی‌یا احمدی نژاد قولی می‌دهد که به نتیجه نمی‌رسد و مردم امیدوارند به دولت بعد. اما از جایی نظام به قول و قرارهای خودش و حتی قانون اساسی خودش پایبند نیست، به قطعنامه‌های خودش پایبند نیست و آنجا اعتماد پایه از دست می‌رود.

از سال ۹۲ آرام - آرام این اتفاق افتاده است و نتیجه اش را در انتخابات ۱۴۰۰ دیدیم که مردم حتی به تغییر دولت هم امیدی ندارند و حتی اگر نظام راه را باز کند و بگوید ما راه را باز می‌کنیم برای تحول، آنها باور نمی‌کنند و در واقع اعتماد پایه آسیب دیده است. یک مثال عینی بزنم: قطعنامه ۵۹۸ که برای پایان جنگ پذیرفته شد، اگر امروز به آن نگاه کنیم روش این کار بسیار پر اشکال بود و خیلی بهتر می‌توانستیم با پذیرش آن امتیاز بگیریم و خسارت‌های کمتری ببینیم؛ اما زمانی که امام، قطعنامه را پذیرفتند هیچکس جرات نکرد علیه پذیرش قطعنامه صحبت کند و هنوز هم کسی چنین نمی‌کند. پذیرش این قطعنامه به عنوان یک میثاق ملی پذیرفته شده است؛ اگرچه پذیرش این قطعنامه با فشار نظام جهانی انجام شد. این را مقایسه کنیم با برجام که از فردای امضای برجام ، از درون خودمان حمله به برجام شروع شد و این توافق زیر سوال رفت و هنوز هم داریم تبعات آن فرایند را می‌دهیم. به این

در واقع دو راه بیشتر نیست: یا دست به افق گشایی بزنیم و زیست اجتماعی و سیاسی مان را متحول کنیم. یا اینکه تن بدهیم به شورش پابرهنگان و شورش‌های پس از آن و یک دوران بلندی از ناامنی سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی، که نمی‌دانیم سرانجام آن به کجا خواهد رسید.

ترتیب جامعه متوجه شده که نظام سیاسی حتی به قول و قراردادهای خودش هم پایبند نیست و اعتماد پایه تخریب شده است.

فرایند بازسازی اعتماد با بازسازی اعتماد جاری بسیار متفاوت است . برای همین الان اگر قرار باشد که اعتماد بازسازی شود، شرطش این است که «افق گشایی» شود؛ چون بدون آن مردم باور نمی‌کنند . چون مردم مراحل بهبود ، اصلاح و تحول را با نظام سیاسی تجربه کرده اند. توضیح اینکه هر سیستمی، چه بدن انسان، چه ماشین لباسشویی و چه نظام سیاسی، وقتی بیمار می‌شود این بیماری مراحلی دارد و در هر مرحله به اقتضای همان مرحله باید به درمان بپردازیم. ما سه مرحله بهبود، مرحله اصلاح و مرحله تحول داریم. اگر مرحله بهبود شکست بخورد، باید سراغ اصلاح برویم . اگر اصلاح شکست بخورد باید سراغ مرحله تحول برویم؛ اما اگر مرحله تحول هم شکست بخورد باید برویم سراغ «افق گشایی». اگر این مراحل را انجام ندهیم دچار اضمحلال و پیری زودرس و انقلاب و شورش و فروپاشی می‌شویم.

مرحله بهبود مثل این است که شما سرتان درد می‌کند و با خوردن یک مسکن خوب می‌شود. مرحله اصلاح کمی‌جدی تر است . مثلا بخشی از بدن پاره شده و باید بخیه بخورد و چند روز یا چند هفته استراحت نیاز دارد تا اصلاح شود. اما تحول مثل یک جراحی بزرگ است که خونریزی و درگیری و هزینه دارد. اگر مرحله بیماری ما از جراحی هم گذشته باشد و رسیدگی نکنیم ، تبدیل می‌شود به سرطان. در سرطان دیگر با قرص و آمپول و جراحی موضوع حل نمی‌شود، بلکه کل سیستم زندگی باید عوض شود. الگوی خوراک و ورزش و فعالیت باید عوض شود، الگوی ارتباطات و شغل عوض شود و حتی گاهی محل زندگی نیز باید عوض شود. این افق گشایی است؛ افق گشایی در اینجا یعنی کل زندگی را عوض کنیم تا شاید سرطان را درمان کنیم. افق گشایی در سیستم‌های اجتماعی هم در واقع در مرحله ای است که سیستم سرطانی شده و راه دیگری وجود ندارد. اگر در مرحله افق گشایی هم به موقع اقدام نکنید به پیری معمول یا زودرس و مرگ و فروپاشی منجر می‌شود.

ما مرحله بهبود را زمان آقای‌هاشمی‌را تجربه کردیم ولی در میانه زمان‌هاشمی‌مرحله بهبود متوقف شد و اجازه داده نشد که وی مرحله بهبود را به پایان برساند و مرحله بهبود شکست خورد. بعد از آن آقای خاتمی‌آمدند و مرحله اصلاح شروع شد که آن را هم زدند و نگذاشتند به سرانجام برسد. لاجرم باید وارد مرحله تحول می‌شدیم.

با شروع دوره تحول، هم مهندس موسوی، هم آقای کروبی و هم آقای احمدی نژاد شعارشان تحول بود. اما هر کدام با یک نگاه و با یک شیوه و الگو دنبال تحول بودند. یعنی جریان آقای احمدی نژاد به موقع متولد شد اما تحول او تحولی نبود که به بیماری را پایان دهد و به نوعی بیماری را تشدید می‌کرد.

دوران آقای روحانی به طور طبیعی باید ما وارد دوران افق گشایی می‌شدیم و همه چیز هم مهیا بود. هم مردم اعلام آمادگی کرده بودند و هم نظام جهانی تعامل مثبت با ایران را داشت و به استقبال این حرکت رفت. اما ما در داخل نتوانستیم درباره افق گشایی به تفاهم برسیم و نظام سیاسی نتوانست اجازه بدهد که افق گشایی رخ بدهد. با برجام می‌شد مراحل بعدی این افق گشایی هم در داخل و هم در خارج به تکمیل برسد، اما این مرحله هم به شکست کشیده شد. ما فرصت زیاد دیگری برای افق گشایی نداریم. من اگرچه نمی‌توانم زمان بدهم اما تاکید کنم که فرصت به شدت محدود است. در دوران بی ثباتی نمی‌شود پیش بینی داد . با این حال به گمانم زمان زیادی برای دریچه افق گشایی که باز است ، نمانده است. بنابر این ما الان در جایی هستیم که باید نظام سیاسی وارد این تصمیم بشود که می‌خواهد وارد افق گشایی شود یا خیر؟ در صورتی که پاسخ منفی است باید برای دوران اضمحلال و شورش آماده شود.

در واقع دو راه بیشتر نیست: یا دست به افق گشایی بزنیم و زیست اجتماعی و سیاسی مان را متحول کنیم. یا اینکه تن بدهیم به شورش پابرهنگان و شورش‌های پس از آن و یک دوران بلندی از ناامنی سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی، که نمی‌دانیم سرانجام آن به کجا خواهد رسید.

با این مقدمه باید درباره افق گشایی بیشتر توضیح داده شود. متاسفانه به علت ضیق وقت، بحث من یک بخش میانی داشت که امکان ارائه آن نیست و من باید به سراغ بخش پایاین بروم. این بخش با این دو سوال شروع می‌شود: ۱- آیا نظام سیاسی اصلا توان افق گشایی دارد؟ ۲- شرایط و مقدمات این افق گشایی چیست؟

ابتدا به پاسخ سوال دوم می‌پردازم: شرایط افق گشایی چیست؟ افق گشایی چهار شرط دارد. اول اینکه یک کارآفرین سیاسی وجود داشته باشد و وسط میدان سیاست بیاید. دوم اینکه آن کارآفرین توانایی شکل دهی به گفتگوی ملی را داشته باشد. سوم اینکه آن کارآفرین بتواند با نظام سیاسی به گونه ای تعامل بکند که تغییر انگاره‌ها و پیش فرض‌ها و برخی از اولویت‌ها را با نظام به تفاهم برسد. و شرط چهارم اینکه این کارآفرین بتواند ایده‌ها را از طریق گفتگو با جامعه، ذی نفعان و نخبگان بگیرد و آن را به سوی اجرا ببرد. یعنی از طریق بستر نهادی نظام سیاسی به قانون تبدیل کند و شرایط اجرایش را مهیا بکند. این چهار شرط اگر وجود داشته باشد می‌توانیم بگوییم افق گشایی امکان پذیر است و می‌تواند موفق باشد. در شرط اول کارآفرین سیاسی، در واقع کارگزار افق گشایی است که از طرف نظام سیاسی یا هم از طرف جامعه و هم از طرف نظام سیاسی، ماموریت پیدا می‌کند که افق گشایی کند. این کارآفرین باید هزینه بدهد و توانایی هزینه دادن و ریسک پذیری این کار را داشته باشد. صبور باشد و دانش و تجربه کافی برای این کار را داشته باشد. این شرایطی است که لازم است این کارآفرین داشته باشد.

اگر ما طیق مدیران را نگاه کنیم، ما مدیرانی از جنس‌های متفاوت داریم: مدیر پخته خوار داریم، مدیر کارمند داریم، مدیر عادی یا کلاسیک داریم، مدیر کارآفرین داریم و مدیر به اصطلاح قمارباز . کارآفرین مدیری است که ریسک پذیری و خلاقیتش نسبت به مدیران قبلی خیلی بالاتر است. او باید آنقدر اعتبار اجتماعی داشته باشد که گفتگو انجام بدهد، اعتماد نخبگان را بتواند جلب کند. بنابر این اعتبار حداقلی را باید داشته باشد. او همچنین باید بتواند ایده‌ها را از شبکه اجتماعی ، جامعه و کارشناسان و نخبگان بگیرد و به نظام سیاسی بدهد و آن را تبدیل به قانون و رویه کرده و به اجرا بگذارد. حالا این سوال شکل می‌گیرد که الان ما چنین کسی را داریم که این توانایی را داشته باشد؟ آقای‌هاشمی‌رفسنجانی نمونه یک کارآفرین سیاسی بودند که بعد از جنگ نظام سیاسی به او ماموریت داد.

ادامه در صفحه ۱۲